



# بعضی از انقلابی‌ها

سید محمد خاتمی\*

تواند دانست که پیشتر از آن نام بردم. طبعاً تاریخ هم هر این مرحله، احساس می‌کند که وضع و حال و تمدن تازه‌ای در حال ظهور است. ما نه تنها از این بحران نباید نگران باشیم، بلکه با هوشیاری باید به استقبال آن برویم؛ به شرط این که اساسی‌ترین سؤال تاریخی این مرحله را بشناسیم و در صدد حل آن برآییم.

ما می‌خواهیم زندگی را بر اساس اسلام استوار کنیم و به عبارت دیگر عزم ایجاد تمدن اسلامی کرده‌ایم؛ در زمانی که تمدن جدید مرحله پایان عمر یا دست کم پیری خود را طی می‌کند.

سؤال اصلی این است که مگر تمدن اسلامی یک بار ظهور نکرده است و قرن‌ها پیش به پایان راه نرسیده و نرفته است و مگر از میان رفتن یک تمدن، به معنای این نیست که دوران اندیشه‌ای که مبنای این تمدن است به سر آمده است؟ همان‌طور که دوران بلند قرون میانه، وقتی با پیدایش تمدن جدید قطع شد که اندیشه و ارزش‌های حاکم بر آن ناتوان خود را در رویارویی با حقایق هستی و حیات و نیازهای معنوی و مادی انسان نشان داده بود، آیا این اصل در تاریخ ما صادق نیست؟ آیا آمدن و رفتن تمدن اسلامی ما را به این نتیجه نمی‌رساند که دوران اسلام که مبنای تمدن اسلامی بود به پایان رسیده است؟

اگر جواب مثبت باشد آیا انقلاب ما یک تلاش بی‌فرجام و برخلاف سنن آفرینش و قوانین حاکم بر جوامع بشری نیست؟

این سؤال از مهم‌ترین و جدی‌ترین سؤال‌هایی است که برای ما و انقلاب ما مطرح است. اگر به عین تأمل و انصاف در این سؤال ننگریم و برای آن پاسخ درست و استوار نیابیم، انقلاب ما گرفتار مشکلات و خطرات بزرگی خواهد شد.

پاسخ من به سؤال بالا منفی است. البته با این پاسخ نمی‌خواهم اساس قاعده‌ای را که در باب تمدن‌ها گفتم با زدن استثنا به آن متزلزل کنم. عمومیت قاعده را در جای خود درست می‌دانم، اما با نگرشی که نسبت به دین دارم، مورد را نه ناقص قاعده که خارج از آن می‌دانم؛ زیرا آنچه پدیدآورنده یک تمدن است، بینش و تلاش آدمیان است، در حالی که "دین" فراتر از بینش افراد و جوامع و در نتیجه بزرگتر از یک تمدن است.

اگر آفتاب تمدن اسلامی در پی درخشش فراوان و آثار و برکات بسیار افول کرد و دوران آن به پایان رسید، در واقع دوران بینشی از دین که متناسب با تمدن آن دوران بود پایان یافت، نه دوران دین.

یکی از مصیبت‌هایی که ادیان در طول تاریخ داشته‌اند، این بوده است که شکل خاصی از زندگی که ناشی از دید مشخصی به جهان و طبیعت و انسان بوده است و برداشت خاصی از دین متعلق به انسان یا انسان‌های خاص که محدود در زمان و مکان خاص بوده‌اند، با خود دین اشتباه می‌شده است. طبعاً با رفتن آن اندیشه، برداشت، تلقی و عادت و کهنه و ناتوان شدن آن، گاه این پندار پدید می‌آمده است که دوران دین به پایان رسیده است؛ در حالی که دین از بینش‌های خاص و تمدن که ناشی از آن است بزرگتر است.

تمدن عبارت از شکل ویژه‌ای از زندگی است و متناسب با سؤال‌ها و نیازهایی که آن‌ها نیز در جای خود مناسب با زمان و وضعیت خاص دارند. وقتی آن زمان و وضعیت عوض شد سؤال‌های تازه می‌آیند و پاسخ‌های دیگر و در نتیجه تمدن دیگری را طلب می‌کنند؛ زیرا وجود بشر، دیگر در آن قالب خاص از شیوه زندگی نمی‌گنجد. در حالی که دین علاوه بر پرداختن به شأن جاویدان هستی آدمی، متکفل دادن جهت اساسی به جنبه متغیر زندگی نیز هست و آهنگ اصلی حرکت او را به سوی کمال تنظیم می‌کند و این انسان است که با بینش و برداشت خاصی که از دین — البته با رعایت موازین معتبر — در زمان‌ها و مکان‌های مختلف دارد، تکلیف خود را می‌شناسد.

جامعه ما نیز دچار بحران است و این بحران گرچه به نحوی متأثر از بحران جهان است، ولی با بحران غرب تفاوت دارد. علت عمده بحران ما این است که با انقلابمان کوشیدیم از ذیل تمدن غرب خارج شویم؛ یعنی در مقطعی از حیات تاریخی، به خود آمدیم و تصمیم گرفتیم هم در بینش و تفکر و هم در سیاست و اقتصاد و ... خودمان باشیم و توفیق‌های بزرگی نیز به دست آوردیم. اما آیا دوباره ممکن است به دام غرب گرفتار آییم؟ بسته به این است که اولاً، در آینده به کدام راه برویم؛ ثانیاً، غرب دارای چه سرنوشتی باشد.

انقلاب اسلامی واقعه بزرگی بود که در تاریخ ملت ایران و امت اسلامی رخ داد و به حق می‌توانیم ادعا کنیم که به برکت این انقلاب، صورت عاریق حاکم بر ذهن و زندگی را کنسدم و به دور افکنسدم و با تذکر به هویت انسان، تاریخی و فرهنگی خود، آماده پذیرش صورت تازه‌ای در زندگی اجتماعی شلم.

انقلاب، تأسیس نظام دین را پیشنهاد کرد و جامعه ما با اشتیاق آن را پذیرفت و مردانه برای رسیدن به این هدف بزرگ گام در مسیر اقدام نهاد و اینک اگر بحران هست منشأ اصلی آن کندن لباس عاریت و پوشیدن جامه جدید است؛ یعنی می‌توان بحران موجود را همان بحران

بنابر این به اگر به برهشت‌ها و تجربه‌های خاص دینی که به صورت تمدن و فرهنگ سازگار با آن در برهه‌ای از زمان تجلی کرده است، رنگ قدسیت و جاودانگی داده شد، با رفتن تمدن باید دوران دین را نیز پایان یافته تلقی کرد.

ولی اگر دین را بزرگتر از یک تمدن و برداشت‌های انسان متدین بدانیم، دین می‌تواند در برگزیده برداشت‌های گوناگون و ایجاد کننده تمدن‌های مختلف باشد و تحولات حتمی و طبیعی زندگی بشر هیچ لطمه‌ای به جاودانگی دین نخواهد زد.

با این تعبیر، اصل دین دارای چنان پویایی است که در هر زمان می‌تواند جوابگوی سؤال‌ها و نیازهای انسان باشد. بنابر این، گرچه تمدن اسلامی از میان رفته است، ولی دین بر جای خود استوار است و خواهد بود و می‌تواند باز هم تمدن‌آفرین باشد و آنچه برگشتی نیست، برداشت‌های خاصی از دین است که در گذشته منشأ تمدن اسلامی شده است.

با این بیان مجمل و کلی که احياناً پراکنده و پريشان نیز بود، می‌کوشیم به یک سلسله موضوع‌های فکری و عینی که به مرحله کنونی و تجربه فعلی جامعه ما تعلق دارد، پردازیم.

ایجاد پایه‌های یک نظام دینی و تحکیم آن، که هدف انقلاب و جامعه رو به آینده ماست، در خلا و بدون رابطه با اوضاع و احوال عالم و آدم تجربه نمی‌شود. ما در مقطعی به این مهم پرداخته‌ایم که تمدن غربی سیطره دارد و همه جا را غرب یا غربی می‌پسندد، در حالی که ما می‌کوشیم از ذیل این تمدن خارج شویم و طبیعی است که با غرب رویاروی شویم و نتیجه این رویارویی، تعیین کننده آینده ماست.

## دو چهره غرب

غربی که رویاروی ما است دو چهره دارد؛ یکی وجه سیاسی که روپنای تمدن غرب است و البته با کلیت این تمدن مناسبت دارد و دیگری وجه فکری که زیربنای این تمدن است. این دو جنبه را باید با دقت و انصاف از هم تفکیک کرد و به تناسب موضوع، مقتضیات و لوازم هر یک از این دو جنبه، راه درست مواجهه با غرب را تشخیص داد و با سنجیدگی آن را پیمود.

غرب، گو این که پیر شده است، اما همچنان از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و امکانات زندگی و نیز از حیث قدرت تبلیغی و القایی نیرومند است. سررشته اقتصاد عالم از طریق سیستم‌ها، تشکیلات و سازمان‌های اقتصادی و پولی در دست غرب است. تأسیسات و تشکیلات عظیم و در حیلی موارد موجه و ظاهرالصلاح، قدرت سیاست جهانی غرب و حضور تعیین کننده او را در صحنه‌ها و وقایع مهم جهان تأمین می‌کنند.

توان نظامی غرب سرمایه‌داری نیز غول‌آساست و بر فرض که دوران پیمان‌های نظامی به صورت قبلی به سر آمده باشد، اما تشکیلات نظامی و توان سرکوب و تخریب غرب قوی است.

وقتی با غرب سیاسی که خواستار حکمروایی بر عالم و در دست داشتن سررشته اداره امور بین‌الملل است روبرو شویم، او را با چنین هیبت و هیأت می‌بینیم که در راه تأمین منافع خود از هیچ اقدامی روگردان نیست و در نتیجه، جنگ ما با غرب در این مورد، جنگ مرگ و زندگی است.

غرب در چهره سیاسی خود، ما و هیچ ملت و قومی را مستقل، آزاد و حاکم بر سرنواخت خود نمی‌خواهد. زیرا اگر یک سوی امپریالیسم (که ماهیت سیاست غرب است) تجاوزگری و استثمار و سلطه است، سوی دیگر آن سلطه‌پذیری و انفعال در برابر مطامع و سیاست‌های قدرت سلطه‌گر و وابستگی به آن است.

در اینجا ما با دشمنی سرسخت روبرو هستیم که از همه امکانات مادی، نظامی، اطلاعات سیاسی و فرهنگی خود مدد می‌گیرد تا ما را به تسلیم وا دارد و در صورت مقاومت، نابود کند.

شواهد تلخ بر نحوه چنین برخوردی از سوی قدرت‌های سلطه‌گر با ملت‌های محروم چنان زیاد و وحشتناک است که فکر نمی‌کنم بر هیچ کس پوشیده باشد.

در برخوردهایی که ماهیت سیاسی دارد، بی‌سابقه دشمن برای فریب، ظاهر را با فرهنگ و علم تزیین می‌کند، اما باطن امر، چیزی جز تلاش برای تسلیم و داشتن یک ملت و به خدمت در آوردن همه امکانات او در جهت تأمین منافع نامشروع قدرت سلطه‌گر نیست.

غرب گرچه در جای خود از اعمال خشن‌ترین و نامردمی‌ترین شیوه‌های سرکوب و تخریب روی گردان نیست، اما حتی رفتارهای نظامی و سرکوب‌گرانه خود را نیز غالباً با ظاهری انسانی و فریبنده توجیه و افکار عمومی را نسبت به واقعیت امر منحرف می‌کند.

قدرت‌های استعمارگر، وقتی ملت‌ها و کشورها را مورد تجاوز قرار می‌دهند، نمی‌گویند که آمده‌ایم تا منافعشان را غارت و شما را تابع اراده سیاسی خود کنیم، بلکه با سوءاستفاده از قدرت القایی می‌کوشند تا همه جنایات‌ها را تحت عناوینی که کم و بیش برای همه بشریت مقبول است انجام دهند. استعمارگران از قدم به مانه آبادان کشورها و تمدن کردن اقوام و هدایت آنان به سوی پیشرفت و دانش و ترقی به سرزمین‌ها تجاوز می‌کرده‌اند. امروز هم، شعار سیاسی غرب، دفاع از آزادی و حقوق بشر و جلبنداری از مردم‌سالاری و حکومت‌های ملی است.

جنگ ما در این عرصه با غرب، جنگ مرگ و زندگی است و هر گونه انعطاف و سازش با او، با توجه به توان بالا و فریبکاری فسرآوان دشمن، حاصلی جز ذلت و بر باد رفتن همه حیثیت و افتخار نخواهد داشت. باید با تمام توان با دشمن جنگید و پیروزی در این جنگ به هیچ وجه دور از دسترس نیست؛ در صورتی که به خدا توکل کنیم و از او مدد بخواهیم و با تکیه بر هویت تاریخی خودمان که به برکت انقلاب آن را باز یافته‌ایم و با ایمان به نیروی معجزه‌گر اراده مردم بیدار شده و تقویت میل به استقلال و آزادی و فراهم آوردن همه زمینه‌های این امور در داخل و خارج در برابر دشمن که فاقد انگیزه‌های انسان است باهستیم و چنین کاری ممکن است. و مقاومت شگفت‌انگیز ملت ما در مقابل توطئه‌ها و جنایات مستکبران، حجتی آشکار است برای همه ملت‌هایی که عزم استقلال و سربلندی دارند.

اما همان‌طور که ندیدن چهره سیاسی غرب و غفلت از مقاصد شیطان و توطئه‌ها و ترفندهای آن فاجعه‌آفرین است، غرب را فقط در چهره سیاسی دیدن و تمام شئون تمدن و حیات غرب را به سیاست تحویل کردن نیز ما را به بن‌بستی خسارت‌بار خواهد کشاند.

**اما همان‌طور که  
ندیدن چهره سیاسی  
غرب و غفلت از  
مقاصد شیطان و  
توطئه‌ها و ترفندهای  
آن فاجعه‌آفرین  
است، غرب را فقط  
در چهره سیاسی  
دیدن و تمام شئون  
تمدن و حیات غرب  
را به سیاست تحویل  
کردن نیز ما را به  
بن‌بستی خسارت‌بار  
خواهد کشاند.**

تمدن غرب در وجه سیاسی آن خلاصه نمی‌شود، بلکه آن سوی سیاست، یک نظام فکری و ارزشی وجود دارد که آن را هم باید شناخت و شیوه رفتار با آن را کشف کرد و به کار گرفت. در این ساخت، ما با مخالف فکری و فلسفی و اخلاقی خود روبرو هستیم، نه معاند سیاسی و ناگزیر به ابزار و شیوه مناسب دیگر نیازمندیم. ابزار در اینجا منطبق است، نه داغ و درفش و نه تنها در این مورد که در هیچ کجا داغ و درفش در مقابله با فکر و فلسفه‌ای که آن را درست نمی‌دانیم، کارگر نیست؛ بلکه به اموری منتهی می‌شود که نقض غرض است.

البته در وانفسای هیاهوی ناشی از غفلت و کم‌مایگی و احياناً فرصت‌طلبی، گرچه ممکن است هر امر فکری و فرهنگی که مورد پسند جمعی نباشد به آن رنگ سیاسی بدهند و آن را توطئه‌ای برای نابود کردن جبهه خودی معرفی کنند؛ اما این همه نه از سر تدبیر و تفکر، بلکه برای توجیه مقابله غیر منطقی با فکر مخالف و رهانیدن ذهن و نفس است از زحمت تحصیل منطق قوی‌تر و اندیشه‌های استوارتر و این سکه قلب، در بازار سیاست‌زدگان رواج بسیار دارد. اعمال قدرت در مقابله با تهاجم نظامی و توطئه و تخریب سیاسی به کار می‌آید؛ اما راه مقابله با اندیشه و فرهنگ، به کارگیری نیروی نظامی و انتظامی و امنیتی و قضایی نیست. زیرا به کارگیری زور، آتش اندیشه مخالف را تیزتر می‌کند. در برابر فکر رقیب باید به منطق و روشنگری تکیه کرد و با ارائه منطق نیرومندتر و اندیشه جامع‌تر و جذاب‌تر، خطر را دفع کرد و اگر بجهت به چنین منطق و اندیشه‌ای نیستیم، پیش از هر کار و هر چیز باید همت کنیم و آن را به دست آوریم. اسلام صاحب چنین منطق و فکری است و اگر بعضی از مسلمانان از آن محرومانند، عیب از آنان است، نه از اسلام.

اگر خدای ناخواسته کسانی بخواهند ذهنیت تنگ خود را بر اسلام تحمیل کنند و بر آن نام دین خدا هُند و چون قدرت رویارویی با فکر مخالف را ندارند به آخرین دوا که داغ و درفش است متوسل شوند، به اسلام لطمه زده‌اند، بی آن که به مقصد مورد نظر خود برسند. ما از نفی غرب، نفی سلطه سیاسی و فکری و فرهنگی و اقتصادی آن را مراد می‌کنیم و به عنوان یک مسلمان، در مبادی و مبانی فکری و ارزشی نیز با او اختلاف‌های اساسی و جدی داریم. در نتیجه، هم برای درک درست موارد اختلاف فکری و هم برای نفی سلطه دشمن چاره‌ای جز شناخت دقیق، عالمانه و منصفانه غرب نداریم.

باید به خاطر داشته باشیم که تمدن غرب مبتنی بر اندیشه "آزادی" است؛ یعنی مقدس‌ترین مفهوم و دل‌انگیزترین مطلوب همه انسان‌ها در همه دوران‌ها. و غرب در مسیر خود از قرون وسطا به قرون جدید، بسیاری از زنجیره‌های اسیرکننده فکری و سیاسی و اجتماعی را پاره کرد و بشر را از قید و بند بسیاری از قواعد و رسوم و روش‌های نادرست رهانید. قدسیت پندارهای تاریک را که به نام دین بر مردم تحمیل شده بود، از میان برداشت و هیمنه خودکامگی و تسلیم بی‌چون و چرا در برابر خودکامگان را در هم شکست. این همه، گام‌هایی است مثبت و سازگار با سنت‌های آفرینش. اما دید غرب نسبت به آزادی و انسان دیدی نادرست، تنگ و یک‌بعدی بود و از این جهت نیز بشریت تاوان سنگین را پرداخت و هنوز هم می‌پردازد.

اگر در رویارویی با دشمن و به نام نفی غرب و به داعیه دفاع از دیانت، به نفی آزادی - ولو عملاً - بپردازیم دچار فاجعه شده‌ایم. نه سنن آفرینش چنین اجازه‌ای می‌دهد و نه خواسته اسلام این است. اما اگر منظور، نقد آزادی به مفهوم غربی آن و نیز تحلیل و نقد بیش از حد نسبت به انسان و جهان باشد، به مهمترین رسالت تاریخی خود عمل کرده‌ایم.

ما در باب آزادی، با غرب سخن‌ها داریم. نه تعریف او را از آزادی تمام می‌دانیم و نه مصداق آزادی در غرب را سعادت بخش. خود غرب از آنجا که خودباخته اندیشه خودش و محصور در ذهنیت‌ها و عادات فکری و عاطفی و روانی است که به تناسب وضعیت تاریخی به آن رسیده است، نمی‌تواند به درستی دریابد که سه خاطر برداشت غلطی که از انسانیت و آزادی دارد، جامعه بشری را به چه مصیبت‌هایی گرفتار کرده است. ولی ما که از بیرون به غرب می‌نگریم می‌توانیم از سر انصاف در این باب داوری کنیم. البته رسیدن به چنین مقام مهمی نیازمند تلاش فکری فراوان و آگاهی‌های بسیار است.

## اگر خدای ناخواسته کسانی بخواهند ذهنیت تنگ خود را بر اسلام تحمیل کنند و بر آن نام دین خدا هُند و چون قدرت رویارویی با فکر مخالف را ندارند به

### آخرین دوا که داغ و درفش است متوسل شوند، به اسلام لطمه زده‌اند، بی آن که به مقصد مورد نظر خود برسند.

#### مهره‌گیری از غرب

در دوران پیری تمدن حاضر، بشریت کم و بیش به آینده‌ای تازه چشم دوخته است و منتظر ظهور تمدن دیگر است که بهتر و جامع‌تر بتواند نیازهای روحی و معنوی و مادی او را برآورد و در این هنگام، ما به برکت انقلاب اسلامی، عزم بی‌افکندن نظام تارهای کرده‌ایم که مبنای فکری و ارزشی آن با آنچه در جهان رواج دارد متفاوت است. آیا می‌توان گفت که با انقلاب اسلامی عهد تازه‌ای در تاریخ بشری آغاز شده است؟

بیشتر اشاره کردم که هیچ تمدن مستغنی از تمدن و تمدن‌های پیش از خود نیست. اصولاً طبع فکری بشر اجازه نمی‌دهد که افکار و تجارب پیشینیان بکمره به دور افکنده شود. رمز تکامل زندگی بشر بر کمره خاک این است که هر انسان و هر نسلی و هر عصری از آنجا حرکت خود را آغاز می‌کند که نسل و عصر پیشین به آنجا ختم کرده است. اگر بنا بود همه نسل‌ها از یک نقطه آغاز کنند و کم و بیش به همان برسند که نسل پیشین رسیده است، بشر نیز سرنوشتی سوای زنبور عسل نداشت. تفاوت زندگی انسان با حیوانات که به صورت جمعی زندگی می‌کنند، این است که انسان تجربه گذشته را می‌گیرد و بر آن می‌افزاید و به نسل بعدی می‌سپارد و این جریان تا وقتی که انسان هست، بی‌وقفه به پیش می‌رود و کمال زندگی بشر حدی ندارد.

تمدن نیز که حاصل تلاش فکری و عاطفی و عملی انسان است همین حکم را دارد. یک اندیشه زنده و تمدن‌ساز، اندیشه‌ای است که تمام عناصر مثبت تمدن قبلی را می‌گیرد و در خود هضم می‌کند و بر آن می‌افزاید.

حال که ما انقلاب کرده‌ایم و بر اساس آن می‌خواهیم صاحب نظامی اسلامی باشیم، در صورتی می‌توانیم انقلاب را منشأ یک تمدن تازه به حساب آوریم که توان و شایستگی اخذ جهات مثبت تمدن غرب را داشته باشیم و شعور تشخیص جنبه‌های ناپسند و پرهیز از آنها را، یعنی بتوانیم بن‌بست‌هایی را که غرب به آن رسیده است، بشکنیم و به سلامت از آن بگذریم و این بن‌بست‌ها ناشی از

دشواری‌هایی است که در تئوری و مبانی فکری و ارزشی این تمدن بوده است و همان مبانی است که غرب را به این نتایج رسانده است. اگر باید تجربه و دستاورد مثبت تمدن حاضر را گرفت و جنبه‌های منفی آن را رها کرد، پس چاره‌ای نداریم که غرب را به درستی بشناسیم و منصفانه درباره آن داوری کنیم و قوت‌های آن را برگزینیم و از ضعف‌های آن با رجوع به منابع فکری و مبانی ارزشی انقلابیان که اسلام است پرهیز کنیم و پر واضح است که چنین برخوردی کاملاً با برخورد سیاسی تفاوت دارد و کسانی که قادر به تفکیک نباشند، برخلاف مصالح انقلاب اسلامی و ملت اقدام می‌کنند؛ گو این که سوء نیتی هم نداشته باشند. در این صحنه نه دشنام و خشونت، که خودآگاهی و منطق و انصاف کارساز است.

### مشکلات انقلاب ما

باید انصاف داد که انقلاب اسلامی منشأ تحولات عظیمی شده است و ما به عنوان جامعه‌ای انقلابی، بیش از همه در معرض این تحولات هستیم و در مرحله پس از پیروزی انقلاب رسالتی داریم که به میزان عظمت مشکلات در این مرحله، سنگین و بزرگ است. گذر از این مرحله حساس، علاوه بر تدبیر و دوراندیشی، به شکیبایی و حوصله فراوان نیاز دارد.

اسلامی که قرن‌ها به صورت مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ارزش‌ها در ذهن‌ها وجود داشت، امروز به برکت انقلاب اسلامی به صحنه اداره زندگی و ایجاد نظام آمده و حکومتی را تأسیس کرده است و در نتیجه نه تنها در عرصه ذهن و اندیشه که در صحنه زندگی و عمل نیز رقیبان و مخالفان خود را به مبارزه طلبیده است.

در این مرحله سه مشکل عمده پیش می‌آید که قبلاً با اصلاً وجود نداشت یا به مراتب از آنچه اینک

هست کوچکتر بود و آن سه مشکل عبارتند از: توقع مردم و شیطنت و توطئه بسیار گسترده دشمنان و ناسازگاری‌های عواملی در درون.

### توقع مردم

وقتی آیین و اندیشه‌ای که برانگیزاننده جامعه به سوی نظام تازه‌ای است پیروز شد و حکومت را در دست گرفت؛ مردم از آن توقع بسیار دارند؛ بخصوص اگر برای به کرسی نشاندن آن مجاهدت و فداکاری کرده باشند. وقتی ما حکومت اسلامی نداشتیم، مردم در عمل توقعی نداشتند و می‌توانستیم بگوییم که اقتصاد و فرهنگ و سیاست و تعلیم و تربیت و ... در دست دشمن است و از ما کاری ساخته نیست. ولی وقتی اسلام به قدرت رسید، همه این امکانات در اختیار اسلام قرار گرفته است و مردم حق دارند که برآورده شدن خواست‌ها و نیازهای خود را توقع داشته باشند.

در این حال جامعه سؤال می‌کند که در نظام جدید، زندگی چگونه شکل خواهد گرفت و حقوق انسان چگونه تأمین خواهد شد و جهت‌گیری نظام به سوی دانش، تکنولوژی و تأمین عدالت اجتماعی چگونه است؟

در این مرحله، به وعده تنها دل خوش نمی‌کنند و منتظر نتایج عینی و عملی هستند و ما در صورتی موفق هستیم که این انتظار و توقع را برآوریم.

البته تردیدی نیست که بعضی انتظارات معقول و از روی واقع‌بینی نباشد. نه هیچ حکومتی می‌تواند یک شبه معجزه کند و همه مشکلات را از پیش پا بردارد و نه در مورد همه توقعات، واقعیت‌ها و امکانات لحاظ شده است و چه بسا که خیال‌پردازی‌ها، سطحی‌نگری‌ها و تصورات آرمانی غیرقابل وصول، منجر به انتظارات نابخشودنی باشد. اما به هر حال، حکومت باید قدرت اقتناع مردم و حتی اصلاح دید و توقعات آنان را داشته باشد و اگر امکان حل سریع و همه جانبه نیازهای اساسی نیست، که نیست، اما مردم باید قانع شوند که جهت‌گیری به سوی یک زندگی سعادتمند و حل مشکلات معنوی و مادی است.

باید جامعه ایمان بیاورد که آنچه انقلاب عرضه داشته و مردم را به آن دعوت کرده است، در عین حال که تأمین کننده سعادت فرد و جامعه و بهره‌گیرنده از همه تجربیات و دستاوردهای مثبت بشری است، فاقد معایب و مشکلاتی است که رقیب گرفتار آن است.

به هر حال توقع طبیعی مردم، مسئولان انقلاب و دولتمردان و دست‌اندرکاران امور را تحت فشار شدید قرار می‌دهد و دشمن هم به اغای مختلف، به این توقع دامن می‌زند.

### شیطنت و توطئه دشمن

پیش از این با مکعب‌ها و آیین‌های مخالف، برخورد و مقابله نظری داشتیم و امر مقابله در این صحنه ظریف‌تر و آسان‌تر است. ولی وقتی اندیشه‌ای منشأ یک نظام عینی شد، دشمنان احساس خطر بیشتری می‌کنند و برخورد‌هایشان خشن‌تر و وسیع‌تر خواهد شد.

توطئه برای سرنگون نظام انقلابی، جاسوسی، سخت‌گیری‌های اقتصادی، ایجاد یأس و بدبینی در مردم و نسبت دادن همه مشکلات به مسئولان نظام و ناتوان جلوه دادن آنان در حل مشکلات مردم و حتی توسل به نیروی نظامی برای ضربه زدن به انقلاب و نظام، همگی

در دستور کار دشمنان قرار می‌گیرد که با تحول جدید، نسبت به منافع خود احساس خطر می‌کنند. ملت بزرگوار ما در این مدت، همه این شیطنت‌ها و دشمن‌کامی‌ها و توطئه‌های دشمن را آزموده است و درست در زمان که نظام و مدیریت آن بیش از همیشه نیازمند فراغت بال و آرامش خاطر است تا بتواند همه اندیشه و تدبیر و ابتکار خود را برای ساختن و پیش بردن امور جامعه به کار گیرد، با طوفان سهمگین دشمنی‌ها و دردسرها روبرو می‌شود؛ به طوری که گاه همه امکانات خود را باید در جهت دفع خطر دشمن خارجی که پایگاه‌هایی نیز در داخل جامعه دارد، به کار گیرد.

این‌ها از جمله مهم‌ترین مشکلات ما در این مرحله است و راه‌سی هم جز رویاروی شدن با واقعیت‌ها نیست. باید در مسن همه این مشکلات که سخت جذبی هستند، دامن همت به کمر بزنیم و بسا اعتماد به نفس و تدبیر و شکیبایی به پیش برویم.

### عوامل ناسازگاری درون

جامعه ما بخصوص در صد سال گذشته، دو درد جانکاه و ویرانگر داشته است که هنوز هم از آن رنج می‌برد و این دو درد مزمن در این مرحله حساس آزار دهنده‌تر است: یکی درد روشنفکری بی‌دین و دیگ درد دینداری تحقرآمیز.

## اگر در رویارویی با دشمن و به نام نفی غرب و به داعیه دفاع از دیانت، به نفی آزادی - ولو عملاً - پردازیم دچار فاجعه شده‌ایم. نه سنن آفرینش چنین اجازه‌ای می‌دهد و نه خواسته اسلام این است. اما اگر منظور، نقد آزادی به مفهوم غربی آن و نیز تحلیل و نقد بینش غرب نسبت به انسان و جهان باشد، به مهمترین رسالت تاریخی خود عمل کرده‌ایم.





## در جهان اسلام، بخصوص ایران، هرگاه انسان مظلوم فریادی در دفاع از خود شنیده است فریاد دین حقیقی بوده است و مردم همواره چهره برافروخته و خونین مجاهدان دین‌باور را دیده‌اند که به مبارزه با حکومت‌های جبار برخاسته‌اند.

مگر در طول تاریخ اسلام، دین با استبداد، اعم از دین و غیر دینی مبارزه نکرده است؟ و مگر بیشترین شهیدان فضیلت، مجاهدان پرهیزگار و مجاهدان دین‌باور نبوده‌اند؟ و مگر طی یکصد سال گذشته، دین بزرگترین پرچمدار مبارزه با مهیب‌ترین دشمن جامعه ما یعنی استبداد وابسته به استعمار نبوده است؟ و مگر همین تجربه مبارزات دینی، از میان تجربه‌های مختلف انقلابی و ملی که بعضاً در خسور ستایش هم هستند، تنها تجربه پیروز نبوده است؟

جامعه ما جامعه دینی است و طبیعی است که بی‌دینان مدّعی روشنفکری، در این جامعه پایگاه و در دل مردم جایگاهی نداشته باشند و نداشته‌اند.

متأسفانه آنچه به نام روشنفکری در عهد جدید تاریخ ملت ما جریان داشته است، حرکتی صوری، بی‌بنیاد و بریده از مردم بوده است و هیچ‌گاه صدای مدّعیان روشنفکری این مرز و بوم از "کافه ترهاها!!!" و قهوه‌خانه‌های خاصی که در آنجا پز "پوزسیون" می‌دادند بیرون نیامد و اگر آمد، مردم صدای آنان را نشنیدند و اگر شنیدند، زبان آنان را نفهمیدند و در نتیجه هیچ‌گاه هیچ تفاهمی به وجود نیامد.

**اگر هم روشنفکری گل کرد و مورد احترام  
قرار گرفت، کسی بود که با دین مردم نسبت  
داشت و به باورها و سنت‌های اصیل دینی،  
خود را نزدیک می‌کرد و از همین جا می‌توان  
راز و رمز محبوبیت بزرگانی چون آل‌احمد  
و دکتر شریعتی را در جامعه  
دیکتاتورزده و تحقیر شده‌مان  
دریافت. این دو هم روشنفکر بودند  
و مطالب روشنفکری داشتند، اما  
جامعه احساس می‌کرد که اینان  
خودی هستند و درد و حرف مردم را  
دارند.**

اگر هم روشنفکری گل کرد و مورد احترام قرار گرفت، کسی بود که با دین مردم نسبت داشت و به باورها و سنت‌های اصیل دینی، خود را نزدیک می‌کرد و از همین جا می‌توان راز و رمز محبوبیت بزرگان چون آل‌احمد و دکتر شریعتی را در جامعه دیکتاتورزده و تحقیر شده‌مان دریافت. این دو هم روشنفکر بودند و مطالب روشنفکری داشتند، اما جامعه احساس می‌کرد که اینان خودی هستند و درد و حرف مردم را دارند. روشنفکر دین، بخواد یا نخواهد و بداند یا نداند، آب به آسیاب دشمن می‌ریزد. دشمنی که مخالف استقلال ماست و با فرهنگ اصیل و دیانت و آزادی این ملت سر ستیز دارد. و تاریخ گواهی می‌دهد که این جناح غالباً با حکومت‌های جبار و

الف: روشنفکر بی‌دین

جامعه ما هویت دینی دارد و بخصوص روحانیت بیدارگر و بیداد ستیز تشیع در طول تاریخ در حفظ و جلا دادن این هویت نقش اساسی داشته است. اسلام در تاریخ ملت ما ضمن دعوت به توحید ناب، همواره منادی شرافت و کرامت انسان در صحنه هستی و در متن جامعه و زندگی و دعوت کننده به عدل و قسط بوده است و پیشوایان دینی، مردمی‌ترین و دردآشناترین چهره‌های تاریخ اسلام.

به همین دلیل، در جوامع اسلامی هیچ‌گاه ذهنیت منفی نسبت به دین، آن‌طور که در جوامع غربی پدیدار شده است و ناشی از انحراف و کج‌اندیشی متولیان دین بوده است وجود نداشته است.

در جهان اسلام، بخصوص ایران، هرگاه انسان مظلوم فریادی در دفاع از خود شنیده است فریاد دین حقیقی بوده است و مردم همواره چهره برافروخته و خونین

مجاهدان دین‌باور را دیده‌اند  
که به مبارزه با  
حکومت‌های جبار  
برخاسته‌اند.

و جدان جامعه ما  
سرشار از خاطره‌های  
تاریخی درگیری  
دینداران انسان  
دوست با منافقان  
بوده است که به نام  
دین، توجیه کننده  
بدبختی و ذلت مردم  
بوده‌اند. یعنی در این

سوی عالم، يك  
صف‌بندي  
تاریخی میان  
دین  
عدالت‌خواه و  
حقیقت‌طلب با  
ستم جباران و  
دین محرف و  
منحرف که  
وسیله تسامین  
دینی‌ای  
دنیاحواران بوده  
است، وجود  
داشته است.



وابسته به بیگانه هم‌اکنون هم‌گام بودم است و در بسیاری از موارد همکاری آگاهانه داشته است، ولی خوشبختانه این جریان به خاطر پویایی در متن فرهنگ و عمق وجدان مردم ما تأثیر چندانی نداشته است و هم‌اکنون هم به نظر من روشنفکر بی‌دین، خطر جدی فکری محسوب نمی‌شود؛ گرچه ممکن است در ذهن جامعه بخصوص جوانان اغتشاش‌هایی ایجاد کند و مهم‌ترین که ممکن است جای دشمن و مجرای برای نفوذ او در جامعه باشد.

ب: دیندار متحجر

درد بزرگ دیگر، مسأله تحجر، قشری‌گری و واپس‌گرایی است و تحجر چیزی نیست جز دادن رنگ تقدس، اطلاق و جاودانگی به

به نظر می‌رسد که تأکید حضرت امام (ره) بر خطر تحجر و واپس‌گرایی، بخصوص در دو، سه سال آخر عمر، ناشی از نگرانی عمیق ایشان از این جریان و تأثیر منفی آن بر روند انقلاب و کارشکنی

به نظر من، نقص عمده‌ای که در حوزه

تفکر و سازندگی داریم، فقدان یا ضعف

جریان روشنفکری دینی است؛ هر چند

زمینه‌های ظهور و رواج آن را کاملاً آماده

می‌بینم.

"روشنفکر" به نظر من کسی است که در

زمان خود به سر می‌برد و مسائل انسان

روزگار و تحولات زمانه را می‌شناسد یا

دغدغه شناخت آن‌ها را دارد

فکری و ذهنی آنان بر سر راه پیشرفت و سربلندی جامعه اسلامی بوده و به هر صورت اهتمام به این همه تأکید و هشدار امام فقید و هوشیاری نسبت به این جریان، امری حیاتی و تعیین‌کننده برای ما و آینده انقلاب اسلامی است.

خلا روشنفکر دینی

من در این جا رای خود را در باب یکی از مهم‌ترین خلاها و کمبودهای فعلی جامعه‌مان در این موقعیت حساس و حیاتی ابراز می‌کنم و رای صاحب‌نظران منصف و درد آشنا، چه نظر مرا بپذیرند، چه آن را ابطال یا اصلاح کنند، به هر حال محترم است.

به نظر من، نقص عمده‌ای که در حوزه تفکر و سازندگی داریم، فقدان یا ضعف جریان روشنفکری دینی است؛ هر چند زمینه‌های ظهور و رواج آن را کاملاً آماده می‌بینم.

"روشنفکر" به نظر من کسی است که در زمان خود به سر می‌برد و مسائل انسان روزگار و تحولات زمانه را می‌شناسد یا دغدغه شناخت آن‌ها را دارد و چون آشنا به مسائل زمان است، اگر امیدی به حل آن مسائل باشد به همین روشنفکر است. زیرا کسی که مسأله را نمی‌داند، چه توقعی داریم که آن را حل کند؟ در این جا حسن نیت و خوبی و پاکی کافی نیست و حتی علم و اطلاع هم به تنهایی کارساز نیست. کسی که آدم خوبی است و از حیث دانش هم دایره المعارف متحرک است، ولی خارج از زمان خویش است و مسائلی که برای او مطرح است قیاساً در مسائل قرن دوم و سوم هجری است، این شخص اگر از سرپای وجودش علم بریزد و قصد خیر هم داشته باشد، کوچک‌ترین مسأله امروز جامعه را نمی‌تواند حل کند، زیرا مشکل و مسأله امروز برای او مطرح نیست تا در جستجوی حل آن باشد و تا مسأله مطرح نشود، امید به حل آن داشتن، خیال‌واهی است.

اما خصلت اصلی روشنفکر این است که در زمان خود به سر می‌برد و علاوه بر آن، اهل تعهد است و دغدغه خاطر؛ تعهد نسبت به حقیقت و دغدغه خاطر نسبت به سرنوشت انسان. روشنفکر کسی است که به عقل احترام می‌گذارد و حرمت آزادی را می‌شناسد.

پی نوشت:

\*خانمی، سیدمحمد، بیم موج، انتشارات سیمای جوان، چاپ اول

۱۳۷۲

تأثیر جریان تحجر بر جامعه ما که هویت دینی دارد بسیار زیاد و حساس است و از تأثیر منفی جریان روشنفکری بی‌دین بر جامعه بیشتر است. بخصوص که متحجران، نوعاً افراد ظاهرالصلاح و مقدس‌مآب و خیلی از آنان هم واقعاً اشخاص خوب هستند و نیت خیر دارند و احساس تکلیف شرعی آنان را به اقدام و می‌دارد، ولی از حیث تفکر و ذهن، هیچ ربطی به اسلام ناب و انقلاب اسلامی و زمان حال و آینده ندارند.

برداشت‌های محدود و ناقص بشری و مقدم داشتن عادات فکری و عاطفی بر منطقی و حقیقت.

اگر از متحجری که مدعی فکر و مطالعه هم هست بپرسیم که از انقلاب چه انتظاری داری و برای جامعه انقلابی چه می‌خواهی؟ خیلی که پیش بیاید، به تمدن اسلامی می‌رسد. البته متحجران نوعاً از این نقطه بسیار عقب‌تر می‌روند.

باید به چنین فردی گفت: آنچه تو می‌گویی و می‌خواهی دوران‌ش گذشت و تمام شد و تفکری که پشتوانه تمدن اسلامی بود با رفتن آن تمدن به پایان رسید و اگر تمام نشده بود، آن تمدن پابرجا بود و اگر آن اندیشه پویا و جوابگوی مسائل و مطالب انسان بود، دوام داشت. تحجر، بزرگترین مانع استقرار نظامی است که باید الگوی زندگی برای بشر امروز و فردا باشد و بر منطقی‌نرومندتر و قانع‌کننده‌تر از منطقی مکتب‌ها و نظام‌های رقیبان تکیه کند.

تأثیر جریان تحجر بر جامعه ما که هویت دینی دارد بسیار زیاد و حساس است و از تأثیر منفی جریان روشنفکری بی‌دین بر جامعه بیشتر است. بخصوص که متحجران، نوعاً افراد ظاهرالصلاح و مقدس‌مآب و خیلی از آنان هم واقعاً اشخاص خوب هستند و نیت خیر دارند و احساس تکلیف شرعی آنان را به اقدام و می‌دارد، ولی از حیث تفکر و ذهن، هیچ ربطی به اسلام ناب و انقلاب اسلامی و زمان حال و آینده ندارند.